

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

خب به روایاتی که در باب تعارض بود که مشهور به اخبار علاجیه شده است متعرضش شدیم و آن مقداری که رسید را عرض کردیم. البته عرض کردیم در روایاتی که در تعارض است ما مقداری باز از روایات، البته زیاد نیستند، چند روایت است که مصداقی هم هست، مثلاً سوال کردم حضرت یک جواب فرمودند، بعد یکی دیگه سوال کرد جواب دیگه دادند، این طوری هم داریم و از امام صادق سلام الله علیه.

عرض کردیم اینها را آقای بروجردی یکی دو تایش را این جا آوردند اما عدد آن ها بیشتر است. دیگه حالا به همین مقدار که آمد اکتفا می کنیم. این راجع به اخبار علاجیه و عرض شد آنچه که به اصحاب ما در باب کیفیت جمع بین این اخبار منسوب است یک مقداری قول به تخییر است که عرض کردیم ظاهر عبارت کلینی است و لکن عرض شد که ظاهر عبارت کلینی در باب تخییر نه تخییر به لحاظ حجیت باشد، ظاهراً تخییر به لحاظ تسلیم، بایهما اخذت من باب التسلیم وسعک، از باب تسلیم مطرح می کند و این به اصطلاح همان باب تفویض و این که این در اختیار ائمه علیهم السلام بوده که جواب های متعدد بدهند. ظاهراً ایشان از باب تفویض وارد شدند و عرض کردیم قول به تخییر در میان عامه هم وجود دارد، آنها هم قائل به تخییر هستند و قول به تخییر در میان آنها از باب حجیت است یعنی از باب این که این خبر هم حجت و آن هم حجت است شما مخیرید به هر کدام که می خواهید عمل بکنید، مشکل ندارد چون ادله حجیت هر دو را می گیرد لکن هر دو را با هم نمی گیرد چون متعارضین را نمی گیرد. پس احدهما لا بعینه مشکل ندارد لذا شما مخیر می شوید و تخییری که در کفایه هم آمده ظاهراً از همین قبیل در باب حجیت است. البته در کفایه این مرجع بودن موافقت کتاب یا مخالفت عامه را قبول نمی کند، موافقت کتاب و مخالفت عامه را جزء مقومات حجیت می داند چون می گوید اخبار دیگه هم در باب جاهای دیگه هم هست که اصلاً ربطی به تعارض ندارد. امام می فرماید ما مخالف کتاب یا مثلاً اگر از من شنیدی که موافق عامه است

و تقیه است این ربطی به باب تعارض ندارد. آنی که موافق عامه است حجت نیست، آنی که مخالف کتاب است حجت نیست، جزء حجیت است، بحثی که هست بحث حجیت است.

راجع به غیر آنها، البته غیر آنها را ایشان خیلی بیان نکردند، بیشتر همان شهرت است که در مقبوله عمر ابن حنظله آمده است. این را هم ایشان فرمودند ترجیح را حمل بر استحباب می کنیم و لذا قائل به تخییر هستیم.

قول به جمع هم عرض کردیم بین اهل سنت و غیره سابقه دارد و مرحوم شیخ هم در کتاب تهذیب و استبصار، مخصوصا استبصار، چون استبصار تحقیقا خلاصه ای از تهذیب است، تهذیب ده جلد است، استبصار چهار جلد است و استبصار خلاصه ای از تهذیب است یعنی در خصوص روایاتی که ایشان معارضا آورده است. در تهذیب خب مطلق روایات معارض و غیر معارض را آورده. مضافا که اصولا شرح کتاب مقنعه شیخ مفید است. استبصار خودش کتاب مستقلی است.

کرارا و مرارا و تکرارا عرض شد همین زمانی که الان در خدمتتان هستیم کاری شبیه استبصار بشود خیلی خوب است لکن اختصاص به احکام نداشته باشد، اختصاص به این مقداری هم که ایشان آوردند نداشته باشد، حتی در احکام هم بیش از این مقداری که ایشان، در ابواب مختلف، از عقائد و اخلاق و تاریخ انبیاء و تاریخ خود ائمه و تاریخ رسول الله و الی آخره. در ابواب مختلف که ما روایات داریم این روایات را جمع آوری کنند و توجیه بکنند و توضیح بدهند و بیان بکنند و این هم کار خوبی است. این استبصار هم در زمان ما هم کار بسیار لازمی است لکن یک مقداری دائره اش را توسعه بدهند.

البته در خود احکام هم هنوز هم احکام هست که مرحوم شیخ در استبصار نیاورده، اصولا گفتیم شیخ آرای شیخ صدوق را نیاورده، اینها را هم اگر بخواهد بیاورد خود احکام مثلا یکی دو جلد اضافه می شو. مخصوصا اگر بنا بشود که روایات معارض یعنی روایاتی را هم که در مصادر دیگر در کتب اهل سنت آمده، در کتب زیدیه آمده، در کتب اسماعیلی ها آمده به عنوان معارض آنها را هم بخواهیم ذکر بکنیم خیلی طولانی می شود. انصافا خود احکامش هم طولانی می شود چه برسد به غیر احکامش. به هر حال مسلک را مرحوم شیخ.

و ترجیح را هم عرض کردیم مسلک معروفی است که از قرن هشتم بعد از علامه بین اصحاب رائج شد و مسلک مشهور بین اهل سنت ترجیح است.

در مقابل این سه مسلک تخیر و جمع و ترجیح، عرض کردیم ظواهر مسالک بعضی ها هم طرح است، اصولا نوبت به این حرف ها نمی رسد. اگر سه طائفه، چهار طائفه از روایات باشد یک طائفه اش می ماند و دو سه طائفه دیگر طرح می شوند و نوبت به تعارض نمی رسد که از کلام یونس هم ظاهرا همین را نقل کردیم که ظاهر عبارت یونس این است که اینها جعل شده، اگر جعل شده اصلا حجیت ندارد، بحث حجیت نیست. این چهار مکتب اساسی در میان شیعه است.

حالا آن مکتب طرح جای خودش باشد، البته عرض کردیم یک مکتب هم اصلا خبر واحد را کلا حجت نمی داند و آن که دیگه اصلا نوبت به تعارض هم نمی رسد.

یکی از حضار: پس با این روایاتی که خودشان می آورند چه تعاملی بکنیم؟ اینهایی که تعبدی را قبول ندارند مثل سید مرتضی، روایت آورده، ما چطوری با او تعامل بکنیم؟

آیت الله مددی: روایت آورده به خاطر این که مضمونش را اصحاب تلقی به قبول کردند، روایت نیست که بگوییم چکار بکنیم.

یکی از حضار: پس این را به چه عنوانی آورده؟

آیت الله مددی: ایشان نمی آورد، شما انتصار را نگاه بکنید دلیلنا الاجماع،

یکی از حضار: افراد دیگری هم هست که آنها هم حجیت تعبدی را قبول نمی کنند.

آیت الله مددی: قبول نمی کنند، می گویند این اخبار آحاد است و به آن عمل نمی کنیم.

ابن ادریس زیاد می آورد که این روایت را قبول نمی کنیم. قطب راوندی، ابن ادریس و دیگران. یک معدودی از روایات را که اطمینان دارن می آورند.

یکی از حضار: مثلاً قطب راوندی الخرائج را که آورده چیست؟

آیت الله مددی: ظاهراً مثلاً احتجاج مثلاً گفته اینها تلقی به قبول شده است.

خب خود صاحب احتجاج قبول نمی کند اما مثلاً فرض کنید ادعا می کند که این اخباری که در کتاب من هست مورد اجماع است.

علی ای حال این خلاصه بحثی که شده است. آن وقت ما این روایات را بطولها و تفصیلهای خواندیم. از این روایت این طور که الان مشهور بین علمای ما است بحث ترجیح است، الان مشهورتر بین علمای ما این است. تخییر هم بوده اما خیلی نیست و جمع هم غالباً می گویند جمع را قبول نداریم اما خیلی وقت ها کتاب متاخرین مثل مرحوم نائینی را که نگاه می کنیم اگر امکان جمعی بین روایات باشد جمع می کنند. البته مبنای اصولیشان قبول نمی کنند.

این مطلب که مبنای اصولی قبول می کنند یا نمی کنند یک اشاره ای هم به این مطلب بشود که اصولاً بحث تعارض را از دو زاویه می شود مطرح کرد یعنی در دو علم می شود مطرح کرد، یکی در علم اصول می شود مطرح کرد و یکی هم در حدیث و درایة الحدیث که آنجا بیشتر علل الحدیث، جزء علل الحدیث یکیش همین مسئله تعارض است و اختلافی که دارد. یا اختلاف الحدیث و ظاهراً این طور باشد و العلم عند الله، چون عرض کردم مثلاً علل الحدیث در کتاب سنن ترمذی آمده، در کتاب رساله شافعی هم آمده. ظاهراً این طور اگر بخواهیم دسته بندی درستی را انجام بدهیم. اگر بحث حجیت را قبول کردیم و دنبال حجیت رفتیم مسئله اصولی می شود. اگر مسئله اصولی شد مناسب است که در اصول بحث بشود که الان اصولیین ما هم در اصول بحث می کنند. اگر بحث حجیت را قبول نکردیم و روی بحث حدیث شناسی و مشکلات حدیث و سند حدیث و مضمون حدیث و متن حدیث و الی آخره رفتیم، تاریخ حدیث و شواهد حدیث، اگر روی آن جهت رفتیم بیشتر مناسب است که بحث تعارض هم جزء علل حدیث در حدیث مطرح بشود اما اگر حجیت را قبول کردیم چون خود حجیت را هم سابقاً شرح دادم دارای مبانی مختلفی است، یعنی حجیت یک معنای واحدی نیست، فرض کنید اصولی های اهل سنت غالباً حجیت را، آن هم تازه چند مورد دارد یعنی حجیت در مصادر تشریع، یعنی کتاب حجت است، سنت حجت است به یک معناست. حجیت در باب فتوای فقیه، فتوای فقیه حجت است به یک معناست، حجیت در باب روایت و این روایت حجت است یا نه به یک معناست. حجیت در باب اصول به یک معنای دیگری است و لذا عرض کردیم اهل سنت یک معنای جامعی را بین حجیت در

نظر گرفتند علم اصول را بر آن اساس نوشتند و لذا در کتب اهل سنت مباحث اصول، اصولا ابتدائا به دو شاخه اصلی تقسیم می شود. یا راجع به مصادر تشریع است مثل کتاب و سنت و عقل و اجماع و از این حرفها. ما این ها را جزء ادله تشریع آوردیم. آنها جزء مصادر تشریع می آورند و یا راجع به ادله و حجج و امارات و طبیعتا تا یک جاهایی هم بعضی از اصول عملیه که غالبا با اصول عملیه هم معامله امارات می کنند. اصلا اصول در بین اهل سنت کلا دو باب است، کل اصول دو باب است، یا در مصادر تشریع است یا در طرق وصول به احکام، به همان مصادر تشریع مثل خبر واحد که مهم ترین بحث خبر واحد است.

آن وقت مثلا اجماع پیش اصحاب ما طریق است، پیش اهل سنت مصدر است. فرقی با همدیگر این است لذا این گاهی اوقات اصطلاحات آنها عبارات ما را می خوانند ملتفت نمی شویم و ما ها هم عبارت آنها را می خوانیم ملتفت نمی شویم، این اصطلاحات را کاملا دقت بکنید تفریق بین این معانی کاملا روشن بشود.

پس بحث تعارض را که مرحوم نائینی هم می رمایند چون بحث حجیت را قبول کردند، البته خود نائینی حجیت تبعیدی را ظاهرا قبول نکرده یعنی عباراتشان یک مقداری اضطراب دارد. ایشان به حدیث افیونس ابن عبدالرحمن ثقة، ظاهرش این است که خبر ثقه را حجت می داند اما عرض کردم که عملا معلوم نیست چون اگر کسی خبر ثقه یا عدل یا امامی یا این خصوصیات دیگر را بخواهد قبول بکند خب باید دارای مبانی رجالی باشد، باید توضیح بدهد که این آقا ثقه است یا ثقه نیست، این آقا واقفی هست یا واقفی نیست. فرض کنید فطحی است یا فطحی نیست، این نکات را باید توضیح بدهد و این ها غالبا در این خط نیستند لذا همیشه عرض می کنم که یک مقداری آدم یک نوع ناهماهنگی مثلا اسمش را بگذاریم، غیر توازن در کلماتشان دیده می شود. اگر بحث حجیت را قبول کردیم که اهل سنت قبول کردند ترجیح جای خوبی دارد، اصلا این وجوب جای خوبی دارد، اگر بحث حجیت را قبول نکردیم خواهی نخواهی هر سه مبنا محل اشکال است. یعنی هم تخییر، هم جمع و هم ترجیح، هر سه محل اشکال است. دقت کردید؟ چون تخییر می گوید این حجت و آن هم حجت، چون ثابت نشد مخیر است، جمع می کند این هم حجت و آن هم حجت پس بین دو حجت مهما ممکن جمع بکنیم ثابت نشد، ترجیح هم که وجهش واضح است.

لذا در نتیجه جمع بندی نهایی در این مسئله بهترین راهش این است که یعنی راه علمی این است، چون آقایان نرفتند ما این راه علمیش را خدمتان عرض بکنیم. در درجه اول باید اصل حجیت تعبدی ثابت بشود. خوب دقت بکنید! اصل حجیت تعبدی در درجه اول باید ثابت بشود. بعد که حجیت تعبدی ثابت شد طبق همان نظریه و طبق همان معنای حجیت ما باید جلو برویم مثلاً مرحوم شیخ و عده ای که بعد از ایشان آمدند که خیلی هم اصرار دارند معیار حجیت را کاشفیت می دانند. اصلاً مرحوم شیخ حالا در عبارت رسائل شاید دقت نشده معیار حجیت را کاشفیت می دانند و حجت آنی است که کاشف تام باشد یا به قول خودشان ذاتاً مثل قطع یا شارع آن کاشف را تام قرار بدهد، پس حجیت یعنی کاشفیت، حجیت را با کاشفیت یکی گرفتند. نکته فنی کلماتی مثل مرحوم شیخ و مثل مرحوم آقازیا در حقیقت نکته فنی این است که حجیت را تابع کاشفیت می دانند اما اگر ما آمدم گفتیم حجیت با کاشفیت ربطی ندارد دیگره.

نظریه عده زیادی از اهل سنت در باب حجیت جعل بدل است یا جعل وظیفه است یا جعل حکم ظاهری است، حالا جعل بدل از حکم واقعی. به عنوان بدل حکم واقعی. ببینید جعل بدل باز خودش یک مطلب دیگری است. عده زیادی از، البته زیاد نیستند، مرحوم صاحب کفایه حجیت را تنجیز و تعذیر می داند. جعل تنجیز، یعنی منجزیت و معذرت، جعل معذرت و منجزیت، ایشان حجیت را به این معنا گرفته، اگر این حجت اصابه واقع کرد منجز می شود، اصابه نکرد معذر می شود، منجزیت و معذرت به این معناست که اصابه بکند یا نکند.

معانی حجیت مختلف است یعنی یکنواخت نیست. خب عده ای هم هستند که حجیت را چون تتمیم کشف می دانند هیچ نحوه جعلی را در آن قائل نیستند، چون کاشف کاشف است دیگره، تابع واقع است، تابع منکشف است. اگر به منکشف رسید تنجز دارد و نرسید هم که نرسید یعنی حجیت را و لذا جعل حکم ظاهری را اصلاً قبول نمی کنند مثل مرحوم آقای خوئی.

آقایانی که جعل حکم ظاهری قبول می کنند اینها مثلاً مسائلی مثل تزاحم، مسائل اختلاف حکم ظاهری و واقعی را دنبالش می آید، مسائل تعارض هم همین طور است یعنی آن چه که شما مبنا دارید مثلاً مثل آقای خوئی جعل حکم ظاهری را در مثل امارات قبول نمی کند اما در مثل اصول قبول می کند چون در اصول جعل هست دیگره. شما یک حالت سابقه داشتید شارع می گوید الان نمی دانید چیست،

.....

جهل دارید، همان حالت سابقه را برای شما جعل می کند لذا در مثل اصول جعل هست، در مثل امارات جعل نیست لکن مشهور اهل سنت و حتی شاید بین عده ای از علمای ما هم در باب امارات جعل حکم ظاهری می بینند. در بحث حکومت هم که اول بحث تعارض است عرض کردیم مرحوم نائینی چند قسم کردند حکومت را، یکی هم حکومت ظاهری. عرض کردیم ما کلاً حکومت ظاهری را متعرض نشدیم چون حکومت ظاهری مبنی بر جعل است. اگر جعلی در کار نباشد دیگه معنای حکومت ندارد اصلاً، جای حکومت ندارد.

علی ای حال چون این مبانی در بحث حجیت است ما سابقاً متعرض شدیم که اصلاً معنای حجیت اصولاً چیست و عرض کردیم یک مشکل اساسی این است که این کلمه حجت در اصطلاح اصولی ها در یک عرض عریضی به کار برده شده، هم در مصادر تشریع به کار برده شده، هم در فتوای فقیه، چون فتوای فقیه احتمال این که در آن موضوعیت باشد هست، چون در فتوای فقیه مفروض این است یعنی آنها این جور فرض کردند که این حکم در کتاب و در سنت نیامده است. خوب دقت کردید! فقیه با فقهاتی که دارد، با فضا سازی که دارد از مجموعه احکام شریعت این حکم را استنباط کرده، این قائم به شخصش است، این دیگه طریقت ندارد.

لذا مشهور بین علمای اصولشان، البته مشهور نه این که حالا همه، قائلند که اگر فتوای دو تا فقیه اختلاف پیدا کرد، تعارض پیدا کرد اصل اولی تخیر است، اما دو تا روایت تعارض پیدا کردند اصل اولی تساقط است، دقت بفرمایید! در بین فتوا اگر تعارض پیدا کردند اصل اولی تخیر است، این یکی از اسرار علم اصول است، البته عرض کردم مشهور این طور است. مثل آقای خوئی به مناسبتی که متعرض شدند در فتوا هم تساقط گرفتند و لذا اگر مثلاً شک کرد که کدام یکی اعلم است آن وقت چون اصل اولی را تساقط می دانند می گویند اگر اختلاف پیدا کردند شما احتیاط بکنید. این سر احتیاط مال این است، مشهور بین علمای اهل سنت، نکته فنی را! چون این جا به قول آقایان جزء اسرار این علم حساب می شود. نکته اساسی در این جهت تا حدی بیان شد، نکات دیگری هم دارد که محل کلام ما نیست.

مرحوم آقای خوئی دیدند فرقی نمی کند بین فتوا و خبر، در هر دو فرقی نمی کند لذا اصل اولی را در هر دو تساقط گرفتند، نتیجه تساقط، اینها نکات خیلی ظریفی است که به این زودی ها شاید پیدا نکنید، اصل اولی و نکته اساسی که ایشان می گویند اگر در دو

فقیه که احتمال اعلی است اقوالشان مختلف بود نمی گوید مخیر، ایشان تساقط می گوید که احتیاط بکنید، احتیاط یعنی تساقط. چون قائل به تساقط هستند هر دو فتوا، مثل اصل اولی در خبرین، اصل اولی در خبرین متعارضین هم تساقط است. دو تا خبر اگر متعارض شدند اصل اولی تساقط است. بعد باید مثلاً بگوییم تعبد آمد به جمع یا تعبد به تخیر آمد و تعبد به ترجیح آمد و الی آخره. و الا اصل اولی تساقط است.

پس بنابراین بحثی را که ما این جا مطرح می کنیم در این اقوال ثلاثه که در باب تعارض است و فهمی که از روایات است. البته اصحاب متاخر ما را عرض کردم نکته اساسیشان این بود که فکر کردند روایت عمر ابن حنظله در ترجیح است و این تعبد است، بعدها یعنی بعد از قرن دهم این روایتی را که در کتاب عوالی اللثالی بود که ایشان نقل کرده از زراره و معروف به مرفوعه زراره شد آن هم ظاهرش ترجیح است. البته آن روایت عوالی اللثالی که حدیث نیست، جعلی است. تنها حدیثی است که توش لفظ تعارض هم دارد، در هیچ حدیث دیگری لفظ تعارض نداریم، متعارضین نداریم، در این حدیث عوالی اللثالی لفظ تعارض هم دارد، این اساساً منشا ترجیح بین متاخرین است. خود روایت عمر ابن حنظله از یک طرف، بعد موید به روایت زراره شد. مرفوعه هم می گویند چون صاحب عوالی در اول کتابش هفت تا سند به علامه دارد، طبق سند خودش از علامه نقل می کند، می گوید رفعه الی زراره، علامه حلی که در قرن هشتم است متفوی ۷۲۶ است ایشان از زراره نقل می کند که متوفای ۱۵۰، ۱۴۸ است، مدت مختصری بعد از امام صادق وفات زراره است.

علی ای حال ایشان این طور نقل می کند لذا معروف به مرفوعه زراره شد، در هیچ کتاب علامه و هیچ جای دیگر هم نیست، نه کتاب علامه، هیچ جای دیگر اصلاً پیدا نمی شود، منحصر به همین کتاب است که فوق العاده هم ضعیف است، نه این که کم. فوق العاده ضعیف است.

به هر حال این منشا شد که اصحاب ما بحث ترجیح پیششان پر رنگ بشود، عرض کردم دیدم بعضی از اینها که در تعارض چاپ شده شاید چند صفحه نسبت بین مقبوله و مرفوعه را حساب کردند که در مقبوله ترتیب مرجحات چطور است، در مرفوعه ترتیب مرجحات چطور است و الی آخره. خلاصه این مطلب است.

و ما عرض کردیم مرفوعه زراره هم که فوق العاده ضعیف است. اصلا ما در بحث هایمان نه در دوره اول و نه در دوره دوم اصلا متعرض آن نشدیم. فقط همین مقداری که الان خدمتان عرض کردیم که کاملاً مجهول است.

و عرض کردیم ظاهراً مرحوم ابن ابی جمهور، حالا یکی از عجائب این است که چندین کتاب هست به خط خود ایشان، هنوز هم موجود است، من جمله عوالی چون می گویند ایشان اسم را بعدها غوالی اللثالی کردند، چون اسم کتابش عوالی است. به خط خود ایشان در مشهد موجود است و من آن نسخه را خودم دیدم، در کتابخانه آستان رفتم و در بخش مخطوطات آن را دیدم، به خط خود ایشان موجود است، عوالی هم نوشته، غوالی نیست، این غوالی را بعدها گفتند لولو را نمی گویند عالی، می گویند غالی، لذا کردند غوالی اللثالی، اسم کتاب را هم عوض کردند. البته ایشان فقط اسم این کتابش نیست، بقیه کتبش هم همچین اسم هایی درست ندارد. علی ای حال این هم یکی از مشکلات ایشان است.

یکی از مشکلات این است که این چند تا کتابی که ایشان به خطش موجود است در انجمنه اش جدش را در بعضی ها ابی جمهور نوشته و در بعضی ها جمهور نوشته، این را هم بالاخره نفهمیدیم که جد ایشان ابوجمهور بوده یا جمهور بوده، خود جمهور جزء اسمای نادره است، ما اصولاً کم داریم، جمهور را خیلی کم داریم.

به هر حال این آقا که خب معلوماتی هم از ایشان در اختیار ما نیست، این کتاب که فوق العاده ضعیف است. البته عرض کردم مرحوم حاجی نوری قدس الله سرّه در خاتمه مستدرک سعی می کنند کتاب را تصحیح بکنند، توضیح بدهند. اخیراً هم چاپ شده، تا حالا هم چاپ نشده بود، من هم سابقاً مراجعه می کردم به نسخه خطی مراجعه می کردم. علی ای حال سعی کرده لکن معذک قبول کرده که مقدمه کتاب خیلی وضعش خراب است. الحمدلله این قسمت را قبول فرمودند که آنچه که در مقدمه کتاب آمده مثلاً احتجاج را به صاحب مجمع البیان نسبت داده یعنی یک امور خیلی عجیب و غریبه ای دارد، یک چیزهای عجیب و غریبی است مثلاً محمد ابن یعقوب کلینی عن محمد ابن محمد ابن محبوب، ما اصلاً همچین اسمی را در مشایخ کلینی و غیر مشایخ نداریم.

.....

حدیث نقل می کند با سند عن محمد ابن یعقوب عن محمد ابن محمد ابن محبوب، حالا این که حدیث چه بوده، محمد ابن علی ابن محبوب بوده، در تهذیب هم هست، اصلاً شیخ کلینی از ایشان در کل هشت جلد کافی یک دانه حدیث از محمد ابن علی ابن محبوب نقل می کند. از ایشان حدیث ندارند. دیگه حالا هم اسم را غلط نوشته و هم محمد ابن یعقوب را غلط نوشته، این قدر غلط و غولوط دارد که مثلاً بگوئیم قابل اغماضی باشد نیست و این چاپ جدید که شده خدا رحمت کند مرحوم آقای مرعشی قدس الله نفسه، مقدمه مفصلی نوشتند و اثبات کردند که حتی می گویند ثقۀ و ای ثقۀ، حالا خود ایشان اعلم هستند بما قال. کتاب که عرض کردم مرحوم حاجی نوری با تمام. البته من خیلی مشکلات کوچکش را عرض کردم، خیلی بالاتر از این حرفهاست و مرحوم حاجی نوری بالاخره قبول کرده که وضع مقدمه کتاب عوالی اللئالی خیلی خراب است چون چند فصل است، پنج تا فصل است. آنها هم همین طور است یعنی اختصاص به این ندارد و توضیحات را عرض کردیم خیلی احادیث ضعیف، خیلی از احادیثی که اصلاً حدیث نیست، المیسور لا یقسط بالمعثور، همه اینها مصدرش در کتاب عوالی اللئالی است.

یکی از حضار: ترون ربکم یوم القیامۀ کما ترون

آیت الله مددی: بله.

علی ای حال این قدر، اصلاً عرض کردم در آن حدی نیست که من حالا چند دقیقه هم صحبت کرد در حد ایشان زیادی بود. به هر حال این کتاب هیچ ارزش علمی ندارد. این حدیث هیچ ارزشی که قابل بحث باشد ندارد و عمده اش همان حدیث عمر ابن حنظله است و من توضیح کافی عرض کردم. راجع به حدیث عمر ابن حنظله خیلی مفصل صحبت کردیم. یکی دو ماه طول کشید، چقدر طول کشید و دیگه نمی خواهیم صحبت بکنیم. به هر حال عرض کردیم از اولین باری که حدیث عمر ابن حنظله بین اصحاب ما بحث حدیثی و سندی مطرح شد از همان اول ضعیف حساب شد، این که گفتند مقبوله این بعد است، عرض کردیم اولین کسی که در شیعه رسماً در این قسمت وارد شد که مثلاً حدیث ضعیف است یا صحیح است و مثلاً فلان، علامه است. علامه حدیث را ضعیف می داند. اولاً عمر ابن حنظله را در

خلاصه اصلا نام برده، یعنی مجهول مطلق و حتی قسم دوم خلاصه که در ضعاف است، حتی در قسم دوم هم نیاورده. اسم عمر ابن

حنظله را کلا در خله نیاورده. داود ابن حسین قبلش است که آن را هم تضعیف کرده و در قسم دوم آورده.

لذا این حدیث در اصطلاح از همان اولی که وارد بحث سندی شد ضعیف حساب شد، بله شاگرد پسر ایشان، شاگرد شاگرد ایشان شهید

اول اولین کسی است که گفت مقبوله عمر ابن حنظله، بعد هم مشهور به مقبوله عمر ابن حنظله شد و إلا اساسا، آن وقت مرحوم صاحب

معالم در معالم، دیگه عده زیادی و یکیش هم آقای خوئی اخیرا. مرحوم آقای خوئی هم این حدیث را ضعیف می دانند به خاطر این که

عمر ابن حنظله توثیق نشده است.

علی ای حال البته آقای خوئی کلماتشان مختلف است، من توضیح دادم، در مصباح و در تنقیح چاپ اول به خاطر شهرت بین اصحاب و

مقبولیت قبول می کنند، بعد بر می گردند، از شهرت هم بر می گردد. البته توضیح نمی دهند چرا شهرت، توضیحش را من یک مقداری

عرض کردم. ایشان توضیح نمی دهند.

یکی از حضار: دیباجه کلینی در کافی مضامینی دارد که همین مقبوله است.

آیت الله مددی: نه نمی خورد، ایها اخذتم من باب التسلیم را ندارد، خود دیباجه یکی از راه هایش این است.

و عرض کردیم اصولا در میان اخباری ها مثل صاحب حدائق، مثل خود کافی، عباراتشان را خواندیم. وقتی آمدند تعارض را حل بکنند

از راه عمر ابن حنظله نیست، خودشان استنتاج از روایات بود و عرض شد روایت عمر ابن حنظله نکته ای ندارد که در باب ترجیح باشد،

اصولا بنده نکته ای را عرض کردم چون در کلمات آقایان نیامده. البته این مطلب اخیرا در مثل حتی کفایه و اینها هم آمده که شاید

تمییز الحجّة عن اللاحجة باشد، بحث مرجع نباشد، اصلا این روایت ناظر به تمییز الحجّة عن اللاحجة باشد، چی حجت است و چه حجت

نیست، این بحث تعارض نیست. تعارض رکن رکینش و اساسش بر این است که هر دو حجت باشند، اما می دانیم یکی حجت است و

یکی حجت نیست نتوانیم تشخیص بدهیم اصلا تعارض نیست، نه این که ترجیح نیست، اصلا تعارض هم نیست.

نوشته‌اند لکن خدمت آقایان مفصلاً عرض کردم که ببینید نکته اساسی که در روایت عمر ابن حنظله محل اشکال است و آقایان به نظر من توجه نشده، ببینید اصولاً متعارف عقلاً نیست که در کلام خودشان بیایند مرجح ذکر بکنند. مثلاً یک کسی از من بپرسد که شما در درس سال فلان، جلسه فلان این جور گفتید، در فلان جا هم این جور گفتید، ما بهش بگوییم آقا ترجیح بده، مرجح کدام یکی است. کسی که از شخص سوال می‌کند که معنا ندارد ترجیح بدهد، نمی‌دانم چرا توجه نکردند، خیال کردند این روایت عمر ابن حنظله مثلاً در کتب اصول اهل سنت است، این یک کلامی است بین عمر ابن حنظله و امام صادق و از خود همین روایت معلوم می‌شود که عمر ابن حنظله واقعاً یک شخصیتی است، عرض کردم توثیق نشده، حالا چرا و چه نکته‌ای داشته، چون عادتاً این سنخ روایات که بحث ولایت و انظر الی رجل منکم بوده قاعدتاً به خط غلو سیاسی در زمان امام صادق سلام الله علیه می‌خورده مثلاً جزء خط غلو است، چون کسی ایشان را متهم به غلو نکرده، من متهم نمی‌کنم، مثلاً ما دو تا روایت از امام صادق در این جهت داریم، یکیش مال ابو خدیجه است، ایشان مسلماً جزء غلات است، جزء جماعت خطابیّه بوده و با ابوالخطاب هم قیام کرد، مجروح شده، بقیه که هفتاد نفر بودند کشته شدند، تنها شخصی که از آن جنگ جان سالم به در برد همین ابو خدیجه است. یک روایت ولایت فقیه هم مال ایشان است، آنی که از امام صادق داریم یکیش از عمر ابن حنظله است و یکیش هم از ابو خدیجه است.

علی‌ای حال چرا ایشان به هر حال ایشان شخصیتی است، نمی‌شود انکار کرد، زراره از ایشان نقل می‌کند، خود این شخصیت است، روایت زراره از عمر ابن حنظله را داریم.

یکی از حضار: صفوان هم داریم

آیت الله مددی: حال آن صفوان معلوم نیست از عمر ابن حنظله باشد، واسطه دارد. مثل این جا که داود ابن حسین واسطه دارد.

آقایان گفتند عمر ابن حنظله ثقة است چون صفوان است، چون عده‌ای این را نوشتند، ایشان شاید از نوشتاری که چاپ شده گفته. من عرض کردم معلوم نیست روایت صفوان از عمر ابن حنظله ثابت نیست. واسطه دارد، در همین روایت هم صفوان است، داود ابن حسین واسطه است. البته عرض کردم چاپ شده که عده‌ای از آقایان که نمی‌خواهم اسم ببرم، ایشان را از راه صفوان توثیق کردند لکن ثابت

نیست، مراجعه بشود، حالا حال شرح آن بحث ها را نداریم. اگر به آن حدیث مراجعه بشود ثابت نیست که صفوان مستقیم از ایشان نقل بکند. همین حدیث را هم مستقیم نقل نمی کند، با واسطه نقل می کند.

علی ای حال در این که شخصیتی بوده این جای بحث نیست، انصافا این روایت نشان می دهد مردی مطلع است، مردی دانا است و آشنای به حدیث اهل بیت. این یک صحبتی است بین یک شخص آشنا با مثلا امام صادق سلام الله علیه و معلوم است که مشکلات را طرح می کند. اصلا معنا ندارد که امام صادق مرجع بیان بکند، می گوید شما فلان جا این طور گفتید، یکی دیگه این طور گفت. امام بگوید ترجیح بدهید، ترجیح در کلام خودش که معنا ندارد. ترجیح اصولا جایش مال جایی است که انسان فرض کنید فخر رازی دو تا روایت از رسول الله نقل بشود، خب ترجیح بدهد.

و نکته دوم را عرض کردم در اول روایت دارد انظروا الی رجلٍ منکم، مخاطب انظروا عامه شیعه نیست، اشتباه نشود، چون این را بحث نکردند، این را هم من اشاره کردم و متعرض شدم، انظروا خطابش به علما و فقهاست نه به عامه شیعه چون شناخت این نکته فقط از فقیه متصور است. در اول ولایت فقیه چیزی مثل همین مجلس خبرگان رهبری که الان هست، انظروا یعنی افراد آشنا چون خود عمر ابن حنظله از روایت کاملا واضح است مرد مطلعی است، می گوید دو تا مطلب از شما است، راست هم هست، یعنی این مطلبی که ایشان به امام عرضه می دارد کاملا دقیق است و کاملا مطلع است. امام هم کاملا مطلعند، می گویند در کوفه گاهی نقل می شود، اگر یک نفر نقل کرده در مقابل پنج نفر، شش نفر خذ بما اشتهر بین اصحابک. راجع به این خذ بما اشتهر بین اصحابک یک نکته ای بود که در این دوره متعرض شدیم، دوره قبلی نبود، حالا آن به وقت خودش باشد. خذ بما اشتهر بین اصحابک. اول فرمودند، ببینید دقت بکنید! یعنی امام صادق قبول می کند که احادیث ایشان در کوفه متعارض است، اول یک ضابطه کلی بیان می فرمایند، بعد می فرمایند کلاهما مشهوران، خیلی دقیق است، می گوید گاهی بعضی از موارد پنج نفر این را نقل کردند و پنج نفر خلافتش را نقل کردند. دقت می کنید؟ این معلوم می شود که کاملا شخص مطلع است، کاملا به حدیث کوفه و اوضاع کوفه مطلع است، آشناست. فرد عادی نیست یعنی یک نفر عادی مثلا عامه شیعه مخاطب نیستند و بعد هم امام می فرمایند حالا ببینیم. البته این جا این مسئله موافق کتاب و مخالف آمده و

بعد هم موافق عامه و خاصه آمده است، موافق عامه آمده که حالا آن نسخه اش هم یکمی اختلاف دارد، در این جاها حالا من وارد خصوصیات نمی شوم.

به هر حال امام اجمالا قبول می فرمایند که این مطلب درست است، گاهی یک مطلبی را پنج نفر نقل کردند، حلی برایش می گذارند، مسئله تقیه و این که شرایط خاص اجتماعی اقتضا کرده من مطلبی را بگویم، یعنی قبول می کنند.

بعد باز دو مرتبه اشکال می کند که معیار در مخالفت عامه با اخبارشان است یا با وضع موجود جامعه ای که اهل سنت دارند، امام می فرمایند معیار جامعه اهل سنت است، اخبار نیست. باز اشکال می کند که گاهی اوقات در همه جهات با هم مساوی اند یعنی پنج تا این جور نقل کردند، پنج تا آن جور نقل کردند. با عده ای از اهل سنت موافق و با عده ای از اهل سنت مخالف، هر دو. امام می گوید ادا فارجه حتی تلقی امامک، امام چه چیزی می خواهند بگویند؟ می خواهند بگویند نه نمی شود، این فرض اخیر تو نمی شود. فرض های اول را قبول کردیم، آقایان خیال کردند که بعد از تساوی مرجحات توقف است، این توقف نیست، امام اول ها را قبول کردند، ضابطه دادند. این آخری که پنج تا این ور، پنج تا آن ور، هر پنج تا هم بعضی هایشان موافق عامه و بعضی هایش، امام می گوید همچنین چیزی از من صادر نشده. این دیگه نمی شود، آنها را قبول کردیم ولی این یکی نمی شود، ادا فارجه این شخصی است، این موردی است، باید به من مراجعه بکنید سوال بکنید. ادا فارجه حتی تلقی امامک و تساله. من فکر می کنم حدیث ربطی به مقام ترجیح ندارد، اصلا مقام ترجیح نیست، وقتی از شخص درباره خودش سوال می کنند ترجیح ندارد و اصولا نکته را دقت بفرمایید فرع تعارض یا این وجوه ثلاثه جمع فرع حجیت است، اگر حجیت ثابت شد آن وقت این بحث ها می آید، خب شما اگر بخواهید حجیت را ثابت بکنید در روایت اهل بیت چه روایتی حجت است؟ شما از کل همین بابی که قبل از این باب بود، مرحوم آقای بروجردی باب قبلش حجه اخبار الثقات، شما از مجموعه این روایات نگاه بکنید چی در می آید؟ خبر ثقه حجت است؟ خبر عدل حجت است؟ عدل امامی حجت است؟ خبر فطحی حجت است؟ خبر واقفی حجت است؟ خبر امامی ممدوح حجت است؟ شما اگر معیار ندهید چطور می شود حجیت را تصور بکنید؟ اگر شما می خواهید حمل بر ترجیح یا جمع یا تخیر بکنید یعنی بحث را روی اصول علمی جلو ببریم. این باید اول شما معیار بدهید، مثل

اهل سنت که کل خبر یرویه عدلاً ضابط عن مثله إلى آخر الاسناد، خبر بله. کل خبر یرویه عدلاً امامی عن مثله إلى آخر الاسناد، مرحوم علامه این معیار است. معیار می دهید طبق معیار. کل خبر یوجد فی احد الکتب المشهوره، معیار اخباری ها. بله دو تا خبر که یک خبر در کافی است و یکی در فقیه است، با هم معارضند. تعارض مطرح می شود.

آن وقت در روایات اهل بیت مثلاً صاحب وسائل می گوید چون این حدیث آمده که کتب مشهور بوده و زیر خاک بوده، حدّثوا بها فإنها حق، خبر این نمی شود به روایت واحده که سند روشنی هم ندارد و بعد هم خلاف خیلی از ضوابط است انصافاً کاملاً خلاف ضوابط است، نسبت این مطلب به امام معصوم فوق العاده مشکل است، مخصوصاً اگر بخواهیم در مقابل اهل سنت مطرح بکنیم و در بازار علمی مطرح بکنیم خبر خیلی مشکل است، کتاب را از زیر خاک در می آوریم مثلاً کتاب عبدالله ابن سنان، این واقعا کار مشکلی است. کار آسانی نیست و لذا دیدم به نظرم آقای شعرانی است خدا رحمتش کند، در آن چاپ مرحوم آقای ربانی حاشیه زده که این کتاب کاملاً مشهور و معروف بودند، یعنی کتبی بودند مثل کافی در زمان ما، نیازی به سند نداشتند، کتبی کاملاً مشهور و معروف بودند، حدّثوا بها و إلا نمی شود کتاب را از زیر خاک در بیاوریم، پشت این کتاب عبدالله ابن سنان بگوئیم فی کتاب عبدالله ابن سنان این طور است. یا عن عبدالله ابن سنان این طور.

یا اگر حدّثوا را خدای نکرده به معنای حدّثی بگیریم، حدّثی عبدالله ابن سنان این طور، این که مصیبت بیشترش این است که آن وجاده را هم به نحو تحدیث بگیریم، آن دیگه خیلی مصیبتش بیشتر می شود.

علی ای حال چنین مطلبی را از، بله شاید بشود از روایت عمر ابن حنظله در آن اولش خذ بما اشتهر بین اصحابک فإن المجمع علیه لا ریب فیه، یک ضابطه اجمالی در آورد و آن این که خبری که لا ریب فیه حجت باشد، بنا بر این که این ناظر به اصل حجیت است. بگوئیم امام علیه السلام نکته اساسی این باشد که خبری باشد که ریب در آن نباشد، آن وقت ریب نباشد نه این که احتمالاً، نه عقلی، نه این که ریب در آن نباشد فرض کنید مثلاً به این که شارع گفته کجا ریب هست، نه، ریب نباشد در معیار عقلاً، در میزان عقلاً، در

معیار عقلا در آن ریب نباشد، این را شاید بشود استفاده کرد، این همان خبر با قرائن می شود، آن وقت خبر با قرائن معارض نمی شود، تعارض پیدا نمی کند.

عرض کردم یک نکته اش هم این شد، ببینید ذهنیت ها را تحلیل بکنید چون اینها لا ریب فیه را لا ریب فیه اضافی گرفتند یعنی این خبر نسبت به آن لا ریب فیه، نه لا ریب فیه حقیقی، دقت کردید؟ اگر لا ریب فیه حقیقی گرفتیم می شود حجیت، اگر لا ریب فیه اضافی گرفتیم می شود ترجیح، آیا این جا ناظر به لا ریب فیه حقیقی است؟ من توضیحاتش را عرض کردم احتمالات، فإن المجمع علیه، فاء علیت باشد یا فاء تفریع باشد، فای کذا.

الف لام المجمع علیه جنس باشد، عهد ذکری باشد، مجمع علیه مراد مشهور باشد، مجمع علیه مراد هر چه که مشهور است یا مراد اتفاقی باشد، مراد خبر باشد، مراد هر چه باشد ولو فتوا باشد، رای باشد، مراد از مجمع علیه هر چه باشد ولو در هر علمی باشد، مثلاً در علم فیزیک من باب مثال، بعدش هم لا ریب فیه تعلیل عقلائی باشد یا تعلیل تعبدی باشد که شارع فرموده باشد یا تعلیل عرفی باشد یا تعلیل عقلی باشد چه به عقل عملی و چه به عقل نظری. عقل نظری هم مراد به حساب احتمالات. به حساب احتمالات آنی که مشهور است بیشتر قابل قبول است تا آن یکی. الی آخره و بعد لا ریب فیه حقیقی باشد، اضافی باشد، لا ریب فیه عقلی باشد، عقلائی باشد، مجموعه این احتمالات را دیگه من حال ندارم شرح بدهم جمع بکنید چیزی بالای ۱۲۰ تا احتمال در این عبارت در می آید و گفتیم در میان تمام این احتمالات فاء برای تعلیل است، الف لام المجمع علیه عهد ذکری است، جنس نیست، المجمع علیه مراد مشهور است، اجماع اصطلاحی است، اتفاق الكل نیست و المجمع علیه هم مراد خصوص خبر است، فتوا و رای و نظر و فلان و این حرف ها هیچ کدام نیست و این تعلیل یک تعلیل عقلائی است، ارجاع به امر عقلائی است. لا ریب فیه هم حقیقی است، لا ریب فیه حقیقی عقلائی، این خلاصه ای که ما از روایت برداشت کردیم، چون احتمالات را گفتیم، بعد از احتمالات ظهور کلام به نظر ما در این مقدار است، خیلی بخواهیم از روایت تعدی بکنیم امام به یک قاعده عقلائی ارجاع دادند در علم منقول اصطلاحاً که علم منقول راهش این است که باید به درجه ای برسد که در بین تفکر عام عقلائی لا ریب فیه، اگر این معنا شد تعارض در این معنا ندارد. یعنی تعارض با فرض.

پس بنابراین عمده دلیل ما بر این که این اخبار علاجیه که آقایان فرمودند ربطی به اخبار علاجیه ندارد اینها بیشتر ناظر به اصل حجیت هستند، ربطی به اخبار علاجیه ندارد چون تعارض فرع معیار دادن است، شما نمی توانید بگوییم ائمه علیهم السلام تعبدا به ما معیار دادند، تمام روایات حجیت خبر ثقه را من از اول تا آخر خواندم، هم در دوره اول و هم در این دوره دوم، در همین جامع الاحادیث مرحوم آقای بروجرودی هم خواندیم. گفتیم از این روایات معیار در نمی آید. بلکه انصافش از روایات در می آید که خبر با آن شرایط خودش حجت است و این حرفی را که مرحوم سید مرتضی فرمودند خبر حجت نیست این حرف ایشان رد می شود، این مقدار از روایات این مطلب در می آید اما خبر ثقه، خبر عدل، عدل امامی همین تعریف هایی که شده، هیچ کدام از این تعریف ها را نمی شود از این در آورد و لذا حق در مقام این است که اصولا ما اخبار علاجیه به این معنا نداریم، یعنی این سه رای چه تخییر، چه جمع و چه ترجیح، مخصوصا در آن روایت اصلا یونس می گوید آن روایت جعل شده، اصلا امام صادق آن کلام ما یکی بوده، البته عرض کردم مشکل کار یونس فقط در این جهت است، اولاً آن مصادر را معین نکرده، از چه کتاب هایی گرفته، ثانياً نگفته امام چه مقدارش را حذف کردند، ای کاش این را هم توضیح می داد، خیلی برای ما راحت می شد، این قسمتها را ایشان توضیح نداده. فقط نوشته اکثر انکر آن یکون احادیث کثیره من احادیث ابی عبدالله.

علی ای حال کیف ما کان خلاصه جمع بندی ما از این روایات این است که این روایات هیچ ربطی به این عوالمی را که آقایان در باب ترجیح و ... دارند.

آن وقت ان شا الله چون این کتاب بصائر الدرجات دو چاپ دارد، یک چاپ اخیرا با تحقیقات نسبتا خوب، چون این کتاب هایی که خیلی قدیمی است خیلی کار می خواهد، کارش کار کمی نیست، در این جا یک فصلی را به عنوان تفویض الی النبی دارد که حالا بنا بود چند تا روایتش را امروز بخوانیم، موفق نشدم، ان شا الله فردا می خواستم بگویم، در این چاپ که شده یک چاپ اولی شده که یک جلد است، این چاپ دو جلدی است، آن روایت تفویض در جلد ۲ است اگر آقایان خواستند نگاه بکنند و انصافا هم مقدار زیادی زحمت کشیده شده و این کتاب بحث های فنی خودش را دارد، طبیعتا ما وارد بحث های فنی کتاب نخواهیم شد ان شا الله تعالی چون آنها

طولانی است. فقط یک نکته ای ما چون در مباحث فهرستی عرض کردیم من جمله شناخت نسخ خطی هم الان جزء فروع فهرست است. راجع به بصائر الدرجات یک نسخه ای در کتابخانه حضرت آقای مرعشی است، ۵۹۰ تاریخش است، آن نسخه معلوم نیست تاریخش درست باشد، تاریخش محل اشکال است یعنی آن تاریخ نوشته شده، آن تاریخ استنساخ نیست، تاریخ آن نسخه مستنسخ عنها است، اشتباه شده، به عنوان مثلاً یکی قدیمی ترین نسخه کتاب بصائر آن را حساب کردند، سال ۵۹۰، آن واقعیت ندارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين